

۴- نقد کابینه‌ی مصدق از نگاه امنیتی

با مرور خاطراتم از تیر و مرداد ۱۳۳۲ توأم با مطالعه‌ی بیش‌تر شرح وقایع آن دوران تاریخی کشور، همواره این سوال برای من مطرح است که چگونه بوده است که یک دولت متکی به پشتیبانی عظیم مردم با حدود سه سال حکومت با اقتدار و در اختیار داشتن منابع امنیتی و اطلاعاتی، هیچ آگاهی و طرحی برای خنثی کردن توطئه‌ی که به گونه‌ی علنی در خارج و داخل کشور ماه‌ها در حال تکوین بوده است، در دست نداشته و بدون هیچ‌گونه طرح پیشگیری و قدرت دفاعی، آن چنان عاجز و درمانده تار و پودش در ظرف یک روز به دست عده‌ی ارادل و چند جاسوس خارجی از هم پاشیده می‌گردد؟

مطالعه‌ی مقاله‌ی «کودتای ۲۸ مرداد به روایت دکتر صدیقی» درباره‌ی چگونگی رویداد آن واقعه که منجر به سقوط دولت ملی دکتر مصدق گردید، عقیده‌ی مرا نسبت به ناتوانی شورای امنیت ملی دولت مسلم‌تر ساخت. شورایی که معمولاً بنا بر وضعیت با حضور نخست‌وزیر، وزیر کشور، وزیر دفاع، رئیس ستاد ارتش، وزیر اطلاعات و دیگر مقامات اطلاعاتی و انتظامی، آخرین رویدادهای داخلی و خارجی را مورد بررسی قرار می‌داده و تصمیمات مقتضی را به سازمان‌های اجرایی ابلاغ می‌کرد و نحوه‌ی اجرا را هم پیگیری می‌کرده است.

۵- گزارش دکتر صدیقی از کودتا

در این جا به منظور تأیید این نظر، جملاتی از دکتر صدیقی وزیر کشور دکتر محمد مصدق یعنی مهم‌ترین شخصیت مسوول امنیت کشور در یکی از بحرانی‌ترین روزهای سرنوشت‌ساز تاریخ معاصر ایران یعنی روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را از متن مقاله‌ی «کودتای ۲۸ مرداد به روایت دکتر صدیقی» را نقل می‌کنم:

«مقارن ساعت ۸ (صبح روز چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) به وزارت کشور وارد شدم... آقای شجاع ملایری رئیس اداره‌ی آمار وارد اتاق شدند و گفتند: آقای رحیمی لاریجانی الان از بیرون آمده‌اند و می‌گویند که در میدان سپه، دسته‌هایی از مردم زنده‌باد شاه می‌گویند... من به آقای شجاع ملایری گفتم: یکی از اتومبیل‌های سرویس را سوار شوید و به میدان سپه بروید و اوضاع آن جا را ببینید و به من اطلاع دهید!... اتفاقاً رانندگان اتومبیل‌ها نبودند و آقای شجاع ملایری نتوانست آن کار را انجام دهد!؟»

در این موقع به سرتیپ مدبر رییس شهرداری تلفن کردم و گفتم: جریان چیست؟... رییس شهرداری گفت: حالا تحقیق می‌کنم، نتیجه را به عرض می‌رسانم. ولی او بعد خبری به من نداد!

... در اثنای این احوال خبر رسید که در چند جای شهر دسته‌های دویست سیصد نفری... به نفع شاه... شعار می‌دهند و چون من خود این منظره را از پنجره‌ی اتاق وزارت کشور دیدم، به فرماندار نظامی تلفن کردم و از او پرسیدم که علت این اغتشاش چیست؟» دکتر صدیقی سپس اضافه کرده‌اند: «من یقین کردم که نقشه‌ی! در کار است و کسانی هستند که بازیگردانند!؟» (یادنامه‌ی دکتر صدیقی، صص ۱۲۰-۱۲۳)

همان‌طور که اشاره شد، این مطالب را مهم‌ترین شخصیت مسوول امنیت ملی کشور درباره‌ی وقایع ساعت ۱۱ صبح روز ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ عنوان می‌کند. یعنی در آن ساعات وزیر کشور «یقین کرده‌اند که نقشه‌ی در کار است و کسانی هستند که بازیگر و بازی گردانند!؟»

طرح این مطالب ثابت می‌کند که: وزیر کشور خبر نداشته‌اند که ماه‌هاست طرح براندازی دولت، در خارج و داخل کشور در دست اجرا بوده است. انگار فراموش کرده‌اند که سه شب قبل در نیمه شب ۲۵ مرداد، افراد مسوول در کشور به‌طور غافلگیرانه در بی‌خبری کامل از توطئه، دچار اولین ضربت به اصطلاح کودتا شده‌اند و از قرار معلوم، نمی‌دانستند که هنوز عوامل اصلی کودتا یعنی کارگردان خارجی آن (کرمیت روزولت) آمریکایی با تیم داخلی‌اش از جمله برادران رشیدیان و صدها عنصر خائن مزدبگیر هم‌چنان زخم‌خورده در کمین‌گاه منتظر فرصت مناسب هستند. ظاهراً هرگز به گوش‌شان نخورده است که سپهبد فضل‌الله زاهدی با فرمان نخست‌وزیری به وسیله‌ی شاه فراری سالم و آماده در مخفی‌گاه خود به سر می‌برد.

آن وقت مانند آن که هیچ خبری نشده است و کشور در امن و امان است، مانند روزهای عادی به دفتر کار خود می‌روند و هنگامی که رییس آمار تصادفاً خبر می‌دهند که شنیده دسته‌جانی در شهر شعار به نفع شاه می‌دهند، با ناباوری به رییس آمار می‌گویند: «به میدان سپه بروید و ببینید چه خبر است و به من اطلاع بدهید!» انگار که عمده‌ترین مسوول امنیت کشور بنا بر موازین قانونی در ارتباط با کلیه‌ی عناصر و سازمان‌های نظامی،

حقایق ثبت و ضبط شده... و یا نوشته‌هایی است که بعد از سقوط و نقراض آن‌ها به تلافی سال‌ها سکوت و سرکوبی به رشته تحریر درآمده... و افراط گذشته را چه بسا با تفریط پاسخ گفته‌اند.»

۶- خاطره‌ی یکی از محافظان دکتر مصدق

یکی از افسران محافظ شادروان دکتر مصدق می‌گفت: «غروب روز ۲۸ مرداد که آقای دکتر، قصد ترک منزل‌شان را به‌وسیله‌ی نردبان داشتند، با نگرانی از ایشان پرسیدم: آقا، سرنوشت مردم چه خواهد شد؟ پاسخ دادند: ما توان خود را از دست داده‌ایم، حالا چه بهتر که سلطنت‌طلب‌ها به جای ما باشند تا توده‌یی‌ها.»

صحت این قول شاید توجیهی باشد درباره‌ی آن همه سهل‌انگاری نسبت به وقایع روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد؟!

۷- خاطره‌ی محمد فضائلی و تحلیل زیرک‌زاده از کودتا!

اکنون اصل یادداشت مرحوم محمد فضائلی مورخ تیر ۱۳۷۳ که برای اولین بار به‌دست چاپ سپرده می‌شود، برای نشر به ماهنامه‌ی حافظ تقدیم می‌شود:

در حدود چهار سال پیش [با توجه به تاریخ نگارش در ۱۳۷۳ یعنی حدود ۱۳۶۹] هنگامی که مرحوم مهندس [احمد] زیرک‌زاده آخرین بار از سفر اروپا به ایران مراجعت کرده بودند، شبی در منزل دوست محترم آقای مهندس [علی‌اکبر] سبحانی [معاون اسبق وزارت صنایع و تنها عضو بازمانده از مؤسسان از اولین کانون مهندسين ایران در ۱۳۲۳] به مناسبت بازگشت ایشان دعوتی به شام شده بود که به خاطر دارم آقایان طباطبایی قمی (برادران) نیز تشریف داشتند. طبعاً در آن جلسه از خاطرات دوران حکومت مرحوم دکتر مصدق سخن می‌رفت.

من از مرحوم مهندس زیرک‌زاده سوال کردم که در یادداشت‌های آقای دکتر صدیقی (که در آن وقت حیات داشتند)، اخیراً خوانده‌ام که شاه پس از شکست کودتای نصیری فرمانده گارد سلطنتی [در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲] از کلاردشت به اتفاق همسر خود ثریا به خارج به صورت فرار پرواز کرد. من (دکتر صدیقی که وزیر کشور بود) در اتومبیل بودم و از رادیو شنیدم که در مقابل بهارستان،

انتظامی و امنیتی و اطلاعاتی کشور تا ۱۱ صبح بحرانی‌ترین روزهای سرنوشت‌ساز تاریخ ایران نبوده‌اند که مانند یک فرد غیرمسئول، با آرامی کسی را به خیابان می‌فرستند که برای‌شان خیر بیاورد! غافل از آن که دستجات براندازی در آن هنگام به زیر پنجره‌های وزارت کشور رسیده بودند و آقای وزیر آن‌گاه مصمم می‌شوند علی‌رغم متواری شدن اکثر کارمندان، تا دو ساعت بعداز ظهر به وقت اداری در دفترشان و بدون هیچ عمل مفیدی باقی بمانند و بعد از تعطیل رسمی اداره به منزل محاصره شده و در حال سقوط نخست‌وزیر بی‌پناه و درمانده برونند!؟

چگونه می‌توان تصور کرد که هیات ریسه‌ی مملکتی که سه شب قبل پس از بی‌خبری از یک کودتا، دچار شبیخون شدیدی شده بودند، از همان موقع با تشکیل شورای امنیت ملی در جایگاه شورای، کلیه اخبار و وقایع را زیر کنترل نگرفته و با دقت و فرصت طرح شکست‌خورده و عناصر باقی‌مانده‌ی کودتا را خنثی‌سازند؟ و کلیه‌ی شخصیت‌های کلیدی و امنیتی چون روزهای عادی بی‌خبر از یک‌دیگر و آن‌چه رخ می‌دهد، به کارهای روزمره‌ی خود مشغول باشند!

در شرایط زمانی که منابع اطلاعاتی و امنیتی با دقیق‌ترین روش‌های علمی کسب خبر، و تحلیل وقایع و تصمیم‌گیری‌های سریع مطرح است، این تسامح یا ندانم‌کاری و عدم تمرکز و پراکندگی پست‌های کلیدی کشور را در بحرانی‌ترین روزهای سرنوشت‌ساز چه می‌توان نام گذارد؟

آیا این واقعیت‌ها در بحرانی‌های لحظات تاریخ معاصر ایران نایستی مورد بررسی مورخین و تحلیل‌گران به منظور یک عبرت تاریخی قرار گیرد؟ این ضرب‌المثل تاریخی همواره مصداق دارد که: حفظ موضع قدرت بسیار مشکل‌تر است از رسیدن به آن موضع.

آیا کلیه‌ی وقایع زشت و زیبایی که تاکنون در تاریخ معاصر، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پیش آمده است، معلول سقوط دولت ملی دکتر محمد مصدق نبوده است؟

محمود عنایت در مقدمه‌ی بر ترجمه‌ی کتاب سقوط امپراطوری انگلیس چه زیبا نگاهشسته است:

«... تاریخ ما را همیشه دیگران برای ما نوشته‌اند... تاریخی که خودمان برای خود نوشته‌ایم یا تاریخ‌های سفارشی و فرمایشی بوده است که به دست ممتشیان و مورخان... با تحریف و قلب

مرحوم دکتر فاطمی و آقای شایگان و عده‌یی از سران جبهه‌ی ملی جمعیتی از مردم را در میدان بهارستان فراخوانده‌اند و درباره‌ی کودتای شب گذشته و فرار شاه سخنرانی می‌کنند و حاضران در اجتماعی عظیم از جنایاتی که کودتاگران مرتکب شده‌اند و فرار شاه مستحضر می‌سازند.

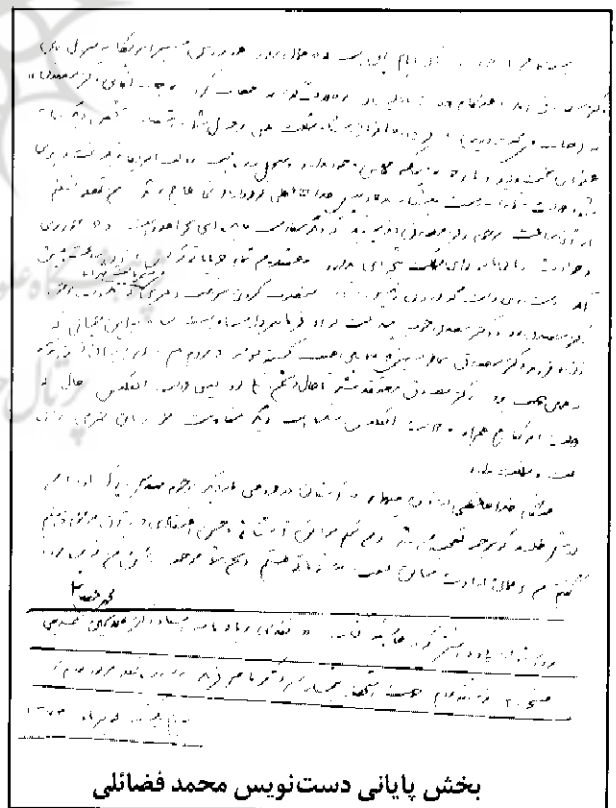
من ضمن شنیدن سخنرانی‌های مرحوم دکتر فاطمی و آقای دکتر شایگان و دیگران در انومبیل، عازم منزل آقای دکتر مصدق بودم، وقتی به خانه‌ی ایشان رسیدم، دیدم آقای دکتر شایگان هم آمدند، پرسیدم: آقای دکتر من نطق آقایان را شنیدم، اما متوجه نشدم که بعد چه شد. گفتند: سخنرانی‌ها انجام شد. من هم برای زیارت آقای دکتر مصدق آمدم و مردم هم متفرق شدند. گفتم: شما برای مردم برنامه‌یی اعلام نکردید که بعد چه کنند؟ گفت: نه. گفتم: در چنین موقعیت خطرناکی چگونه مردم را به حال خود پس از آن نطق‌های شدید رها کردید؟ لاف‌ل از مردم می‌خواستید بیایند و در دور منزل آقای دکتر بایستند و از این جا پاسداری کنند و بیدار و مراقب باشند. مرحوم دکتر صدیقی در آن یادداشت این اشتباه را ناشی از یک غفلت خطرناک به حساب آورده بود.

مهندس زیرک‌زاده که دچار بیماری قند بود، سخت برآشفته و

خطاب به من گفتم: شما آن روز کجا بودید؟ دکتر صدیقی کجا بودند؟ من به ایشان گفتم من در آن روزها در شیراز بودم و اگر در تهران بودم می‌توانستم یکی از افراد جمعیت شنونده در بهارستان باشم. آقای دکتر صدیقی هم در یادداشت خود نوشته‌اند که در انومبیل بودند و از رادیو جریان اجتماع در بهارستان و نطق آقایان را شنیده‌اند. پس از چند لحظه مهندس زیرک‌زاده از من عذرخواهی کردند و افزودند:

«چیزی که می‌خواهم در جواب شما بگویم، فقط استنباط خودم از اوضاع آن روز است. نه از کسی شنیده‌ام و نه اطلاع خاصی دارم. استنباط من از حوادث آن ایام این است که در همان روز هندرسن سفیر آمریکا به منزل آقای دکتر مصدق آمد و هنگام ملاقات با ایشان برخلاف گذشته خطاب کرد: «جناب آقای دکتر مصدق» (نه «جناب آقای نخست‌وزیر») و افزود: «با فرمان شاه مملکت مبنی بر عزل شما و انتصاب شخص دیگری به عنوان نخست‌وزیر و با توجه به این که مجلس وجود ندارد و منحل شده است، دولت آمریکا دیگر نخست‌وزیری شما و دولت شما را به رسمیت نمی‌شناسد.» و سپس خداحافظی کرد و از آن جا خارج شد. من تصور می‌کنم از آن ساعت مرحوم دکتر مصدق اندیشید که دیگر مقاومت فایده‌یی نخواهد داشت و جز خونریزی و حوادث زبان‌بار برای مملکت نتیجه‌یی ندارد. به عقیده‌ی من تمام جریاناتی که پس از آن ساعت پیش آمد: دست روی دست گذاردن رییس ستاد، منصوب کردن سرتیپ دفتری به ریاست شهربانی که فامیل مرحوم دکتر مصدق بود و دکتر مصدق خوب می‌دانست که او فرمانبردار شاه است، شاید به این خیال که زن و فرزند دکتر مصدق به خاطر نسبت فامیلی که فیما بین هست کشته نشوند و مردم هم در این میان کشته نشوند. به همین جهت بود دکتر مصدق معتقد شد تا حال دشمن یکی بود یعنی دولت انگلیس، حال که دولت آمریکا هم همراه با دولت انگلیس شده است دیگر مقاومت جز زیان ثمری برای ملت و مملکت ندارد.»

هنگام خداحافظی از آن میهمانی، در آستانه‌ی در خروجی، بار دیگر مرحوم مهندس زیرک‌زاده از من پوزش طلبید که موجب تعجب من شد و من به حکم سوابق آشنایی و حسن اعتقادی که به آن مرحوم داشتم، گفتم: من بر همان ارادت سابق نسبت به شما باقی هستم و سخن شما موجب رنجش من نشده بود. محمد فضائلی» ■



خاطراتی از سید علینقی امین، هادی حایری و محمدتقی جعفری

شادروان دکتر سیف‌الله وحیدنیا
مدیر مجله‌ی وحید

پس از آن ناظم مجلس از استاد محمدتقی جعفری که در سال‌های اخیر برخلاف میل باطنیش او را علامه جعفری می‌خواندند و در مجلس حضور داشت، خواهش کرد تا درباره‌ی استاد حایری مطالبی بیان کند.

استاد جعفری از جای برخاست و به طرف منبر رفت و بر پله‌ی اول آن نشست و گفت: 'ولاً حدّ من نیست که در معرفی استاد حایری سخن بگویم. زیرا معرف باید اعرف از معرف باشد و این معنی در این باب حاصل نیست و ثانیاً ادب و آداب حکم می‌کند که در این مجلس محتشم که به یاد استاد حایری برپا شده من پای از پله‌ی اول منبر فراتر نهم. و در ادامه‌ی مطلب افزود: در مرتبت فضل و کمال استاد حایری همین بس که ایشان در حواشی صفحات «متنوی معنوی مولوی» دو هزار و هفتصد آیه از آیات قرآن کریم نوشته و متذکر شده بود که این ابیات از آن آیات مایه و الهام گرفته و حداقل ۲۷۰۰ بیت از اشعار مولانا تفسیری از ۲۷۰۰ آیه‌ی قرآن مجید است.

این بگفت و از منبر برخاست و در جمع حاضران نشست و تعجب و تحسین همگان را بدرقه خود کرد.

حال داستان مقدمه نوشتن بر یادنامه‌ی استاد امین اگرچه قیاس مع الفارق است، لیکن به واقع‌ای که در بالا یاد کردم می‌ماند و با این که حد خود نمی‌دانم که درباره‌ی استاد نوشته‌ی بنویسم و به معرفی او بپردازم، مع الوصف به حکم جامع این مجموعه و به اعتبار ارادت دیرین که به زنده‌یاد استاد امین و خانواده‌ی او دارم، این یادداشت مختصر را آماده کردم و قبل از بیان مطلب به نکته‌ی در ارتباط با موضوع اشاره می‌کنم:

استاد وحید دستگردی در سال ۱۲۹۸ شمسی مجله‌ی **ارمغان** را در تهران بنیاد نهاد و با طالبان فرهنگ و ادب فارسی و دانش‌پژوهان فارسی‌زبان در سراسر ایران و سایر کشورها تماس و ارتباط برقرار کرد که از آن جمله بود مرحوم امین‌الشریعه سبزواری والد مکرم استاد علینقی امین.

این ارتباط فرهنگی به مکاتبات نظم و نثر بین آن دو نیز تسری یافته بود که نمونه‌ی آن قطعه شعری است که مرحوم وحید برای استاد

اشاره: همان‌طور که در حافظ ۶۶ ذکر شد، دکتر سیف‌الله وحیدنیا مدیر مجله‌ی وحید نیز چهره در نقاب خاک نهفت. نوشته‌ی حاضر، مقدمه‌ی بی‌ست که ایشان در ۱۳۷۹ به عنوان مقدمه‌ی یادنامه‌ی استاد سید علینقی امین نوشته است.

ای نام تو بهترین سرآغاز
بی‌نام تو نامه کی کنم باز
تا در نفسم عنایتی هست
فتراک تو کی گذارم از دست
مقرر و مقدر شده است تا مخلص به تسوید اوراقی چند بر یادنامه‌ی
استاد سید علینقی امین مباحی شوم و در سوگش قلم را بگردانم و
بگردانم و دریغ‌گویی او باشم.

وقتی بر انجام این امر قلم بر دست گرفتم به یاد رویدادی افتادم که چند سال پیش در مسجد ارگ تهران روی داد و خود شاهد آن بودم. استادنا هادی حایری روی در نقاب خاک کشیده بود. همان کسی که دو تن از استادان شعر و ادب قرن اخیر ایران یعنی استاد ادیب‌الممالک فراهانی مدیر جریده‌ی ادب و استاد وحید دستگردی مدیر مجله‌ی ارمغان درباره‌ی او گفته بودند:

ای در طریقت عشق بر خلق گشته هادی

بدر البدور گردون صدر الصدور نادى
از بس که حضرتت را مبسوط شد ایادی

اندر بساط فضیلت گردون شود منادی...

ای هادی عقل و رهبر هوش
وی دافع نیش و مایه‌ی نوش

ای چهر تو نور گستر چشم

وی گفت تو هوش پرور گوش...

باری در مسجد ارگ تهران مجلس یادبود استاد حایری برپا بود.

فضای مسجد و صحن شیستان مملو از مخلصان ایشان بود. یکی از

میریدان روحانی از جمع حاضران برخاست و بر منبر برآمد و در مباحث

ادب و عرفان و بی‌وفایی جهان و مسائل آفرینش و غیره مطالبی ایراد

کرد که مقبول مستمعان نیز قرار گرفت.

شعری در سوگ وحیدنیا

دکتر فریدون وحیدا

به بوستان ادب گلبنی ز پا افتاد
که روح شعر غمی گشت و از نوا افتاد
چه بود در نفس سرد دی که روزی هفت
از آن گذشت و چنین گلبنی ز پا افتاد
مشام جان به چه خوش دارم ای دروغ دریغ
که مَل ز نشأه گل از صورت و صفا افتاد
پرید رنگ بهاران و زرد شد رخ باغ
خمید سروی و با قامتی دو تا افتاد
ادب به سوگ نشسته است و هر که را قلمی است
غمین که خوش قلمی از قلم جدا افتاد
مرا مراد ز سرو و ز گل و وحیدنیاست
که در طریق ادب تالی نیا افتاد
بسا گهر که به گنجینه‌ی ادب افزود
بسا ورق که ز فضلش به دست ما افتاد
سخن چه بر لب او دل نشین و شیرین بود
قلم چه در کف او شوخ و خوش ادا افتاد
ز وصف خامه‌اش این بس که «خاطرات وحید»
پسند خاطر هر غیر و آشنا افتاد
به خلق و خوی خداوند صبر بود و گذشت
گذشت ز آن چه بر او تسلیخ و ناروا افتاد
دلی چو آینه‌اش بود بی کدورت کین
اگرچه گاه بر او سنگی از جفا افتاد
نبود در سسر او میل مال و خواهش جاه
که این دو در نظرش سخت بی‌بها افتاد
به عمر همدم او جز کتاب و دوست نبود
نصیب او ز جهان دانش و وفا افتاد
چو نامور به قلم بود چون قلم بنهاد
به کوی ناموران آخرش سرا افتاد
عزیز بود و به عزت گذاشت عمر و گذشت
بلی چنین گذرد هر که با خدا افتاد
حافظ: درگذشت مرحوم استاد سیف‌الله وحیدنیا را که از خادمان
مطبوعات و فرهنگ و ادب فارسی بودند، به همسر بزرگوار، پسر
ارجمند و دختران هنرمندشان تسلیت می‌گوییم.

امین‌الشریعه سروده و من آن را در دیوان وحید به چاپ رسانده‌ام.

قریب نیم‌قرن بعد به حکم منطوقه: «الحب و البغض ینوارتان»
ارتباط دوستانه فرهنگی بین وحید و امین‌الشریعه، موروثاً به بازماندگان
آنان منتقل گردید. چنان‌که بعد از نشر مجله‌ی وحید و خاطرات وحید
آقای سید حسن امین فرزندزاده‌ی امین‌الشریعه و سپس والد مکرّم
ایشان با ارسال شعر و مقاله مرا در نشر مجله‌ی وحید یاری دادند.
(فهرست مقالات استاد امین و پروفسور امین که در نشریات وحید
چاپ شده در همین مجموعه آمده است.)

آقای امین با دو تن از هم‌کلاسان دانشکده‌ی حقوق خود به نام
آقایان منوچهر صدوقی (سها) و محمدحسین ساکت غالباً به انجمن
ادبی وحید و دفتر مجله می‌آمدند و آثار خود را برای نشر به ما
می‌سپردند و در مجله‌ی وحید و خاطرات چاپ می‌شد.

این سه تن صاحب تألیفات و تحقیقات فراوان هستند. آقای
پروفسور امین توفیق داشته است تا در محیط مستعدتر و وسیع‌تری به
کار تتبع و تحقیق بپردازد و ده‌ها اثر از تألیف و ترجمه از خود به یادگار
بگذارد و آقای صدوقی (صهر مکرّم استاد محمدتقی جعفری) که
شاعری باذوق نیز هست، صاحب آثاری تحقیقی اعم از تألیف و ترجمه
است و آقای ساکت (قاضی دادگستری) نیز.

پس از آن‌که آثاری از استاد علیبنقی امین به دفتر مجله‌ی وحید
رسید، توفیق دیدار ایشان نیز نصیب گردید و استفاضه از محضر
پربرکت مشارالیه تا قبل از مرگشان ادامه یافت.

من به اعتبار زندگی اجتماعی و فرهنگی که داشته‌ام و سالی چند
نیز در مدرسه‌ی قدیم نیم‌آورد صفوی اصفهان در حجره‌ی بی‌بهره برده
و در درس و بحث طلبگی صرف وقت کرده و با روحانیون فراوان اعم
از طلبه و استاد مأنوس و محشور بوده‌ام، کم‌تر کسی را با فضایل و
مکارم اخلاقی و جامعیت استاد امین دیده‌ام. وی مردی روشنفکر،
آزاده، بلندنظر، دل‌آگاه، خلیق، مهربان، خوش‌بیان، آداب‌شناس، عارف
و وارسته بود. شعر نیکو می‌سرود و نثر را شیوا می‌نوشت. مرجع و
ملجأ امور مراجعین بود و خواسته‌های آنان را به گوش دل می‌شنید و
در رفع آلام دردمندان کوشش می‌کرد. او فیض محض بود.
مصاحبتش غم‌زدا و شفابخش روح‌های علیل بود. سخنانش سخته و
پخته و از دل برمی‌خاست و بر دل می‌نشست. اهل کتاب و درس و
فحص و بحث بود. در بیان اوصاف او «یک دهن باید به پهنای
فلک».

استاد امین نمرده و نخواهد مرد. زیرا فرزندان خلف و آثار
مکتوب او یادگاران زنده و جاوید او هستند. ■